

طنز حافظ

تأملی انتقادی بر

مقاله‌ی استاد شفيعی کدکنی

(بخش دوم)

بهاء‌الدین خرمشاهی

بی‌خیالانه و خوش‌باشانه‌ی آن؛ که چه بسیار طنزهای حافظ منوط به نکته نیست بلکه به مجموعه‌ی حال و هوا و فضا و نحوه‌ی بیان سرخوشانه، شیرین، شیوا و متفاوت آن است.

نکته یا نیم - نکته‌ی اول آن که بازی شطرنج فکری‌ترین و منطقی - ریاضی‌ترین بازی معروف در جهان است. بر آن و در آن دائماً محاسبه و حساب و حتا حساسگری حاکم است و نمی‌شود به قول حافظ به شیوه‌ی قلدرانه‌ی «زدیم بر صف رندان و هر چه باداباد» و «کار ملک است آن که تدبیر و تأمل بآیدش» و به قول عامیانه‌ی امروز نمی‌شود در شطرنج هردمبیل و قضاقر تکی بازی کرد. مگر آن که در شطرنج و به قول حافظ، شطرنج رندان هر کی به هر کی باشد و بتوان به ریش قوانین بازی، در عین پرداختن به آن خندید. لذا وقتی می‌گوید تا گرد و غبار فعلی برطرف شود و چشمم را ببیند یعنی تا چه بازی از بازی‌های روزگار رخ نماید (با ایهام در رخ) عجلتاً برای دست‌گرمی، یا معطل نماندن بازی، همین‌طور بی‌حساب و کتاب، پیاده‌بی را به جلو حرکت می‌دهیم، بویژه برای اهل شطرنج / آشنایان چم و خم این بازی هزار توی قانون‌مدار، لبخندی نهانی و کم‌رنگی حاصل می‌شود. و در مصراع دوم هم می‌گوید اصلاً خَر ما از کرگی دم نداشت و شاه، مهم‌ترین و محتشم‌ترین مهره‌ی شطرنج حق ورود ندارد. با ایهام به این که مجالی ندارد، یعنی نمی‌تواند جُم / جُنُب بخورد. آری از طنز، بویژه طنز حالت ساز و فضا آفرین حافظ نباید انتظار هزل و لطیفه / جوک داشته باشیم. باز به قول خودش: یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد.

(۳) هر آن کسی که در این جمع نیست زنده به عشق

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید
در این جا شاید بتوان گفت بر مرده باید نماز میت خواند، و فتوای حافظ تناقض به بار می‌آورد. نیم - پاسخی که می‌توان داد این است که حافظ فتوای فردی و البته خرق اجماع می‌دهد. در مجموع انصافاً این مثال را اگر هم از عداد ادله / یا نمونه‌ها خارج بدانید، حرفی نیست. چون هزار ماشاءالله مثال زیاد است.

□ ابیات طنزآمیز حافظ که انتقاد یا توصیف طنزآمیز از رفتار نابسامان مذهبی نباشد، فراوان است. هم‌چنین ابیاتی هست که در آن‌ها طنز از طریق بیان یا «تصویر هنری اجتماع نقیضین / ضدین» (تعریف اول جناب شفيعی) پدید نیامده باشد.

نمونه‌های انتخابی - ادعایی بنده، نشان می‌دهد که به احتیاط علمی / تحقیقی نزدیک‌تر بود که برادر دانشور هنرور هنرشناس، جناب استاد شفيعی کدکنی، نه آن قول را و نه این حکم / وصف را با قاطعیت بیان نمی‌فرمودند و فی‌المثل در هر دو مورد کلمه‌ی نظیر غالباً یا همان به نظرم، یا اغلب چنین می‌نماید پیش از آنها می‌آوردند تا ابطال‌ناپذیر باشد؛ و گمان می‌کنم علاوه بر آن که بالقوه و بالفعل ابطال‌پذیر نمی‌شد؛ به همین جهت، قائم و مقاوم در برابر هر نقد و انتقاد، باقی می‌ماند.

نمونه‌های نقیض

(۱) یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب

بود آیا که فلک زین دو سه کاری بکند

(۲) تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند

عرصه‌ی شطرنج رندان را مجال شاه نیست

[ممکن است بعضی از خوانندگان بگویند که در این بیت چه طنزی نهفته است؟ پاسخ ما این است که طنز حافظ اتفاقاً و غالباً نهفته است و گفتیم طنز او اغلب کم‌رنگ و طنز کم‌رنگ بهترین طنز است و هم بنده و هم استاد شفيعی تصریحاً / تلویحاً از خوانندگان درخواستیم که دیوان حافظ را تازه‌خوانی کنند. یعنی به خواندن‌های پیشین و حتا به از حفظ داشتن ابیات اکتفا نکنند و بنده خود برای این مقاله با آن که بخش بسیاری از ابیات برجسته‌ی حافظ را از حفظ داشتیم، به واقع یک‌بار دیگر سراسر دیوان را دوباره‌خوانی و دقیق‌خوانی کردم و برای بخش اخیر / آخر مقاله یعنی همین قسمت برای یافتن نمونه‌های نقیض باز هم گزیده‌خوانی کردم و حرف آخر این که نمونه‌ها را بیش‌تر - شاید دو برابر - می‌کنیم در حالی که طبق حکم قاطع و فرموده‌ی استاد حتی یک مورد کافی‌ست.]

طنز نهفته‌ی این شعر در دو نکته است، به اضافه‌ی حالت

۴) در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب
یارب مباد آن که گدا معتبر شود

۵) عشق می‌ورزم و امید که این فن شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

۶) گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
آری شود ولیک به خون جگر شود

۷) گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود
پیش پایی به چراغ تو ببینم چه شود

۸) گفته بودی که شوم مست و دو پوست بدهم
وعده از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه یک

۹/۱) در آخر غزلی که بیتی از آن در شماره ۸ نقل شد می‌گوید:
چون بر حافظ خویشش نگذاری باری

ای رقیب از بر او یک دو قدم دور ترک
اصولاً کل این غزل خوش‌باشانه و طنزآمیز است با این بیت که
شاعر یک لاقیا مثل دن کیشوت حماسه‌آفرینی می‌کند:

۹/۲) چرخ برهم زخم از غیر مرادم گردد
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

۱۰) می‌کشیم از قدح لاله شرابی موهوم
چشم بد دور که بی‌مطرب و می‌مدهوشیم

۱۱) یکی از عقل می‌لافتد، یکی طامات می‌بافتد
بیا کاین داوری‌ها را به پیش داور اندازیم

به نظر بنده این طنز کم‌رنگ ناشی از انتقاد اجتماعی / علمی‌ست،
و غلبه با این عناصر است. و اگر هم مراد از کلمه‌ی داور خدا باشد (که
البته تصریح نیست و امکان وجود حکیمی که داور مرضی‌الطرفین
باشد، منتفی نیست). اما در این بیت یا هر بیت قبلی و بعدی که دلتان
راه نداد - با توجه به این که طنز حافظ با طنز عبید زاکانی و ایرج میرزا
فرق دارد و حتا یک بیت طنز یا بیت طنزآمیز در سراسر **دیوان حافظ**
نیست که قهقهه برانگیزد. به قول یکی از حکمای طنزشناس (البته
منظورم نگارنده نیست)، طنزهایی مثل طنز حافظ که گاه از نحوه‌ی
بیان، نه وجود نکته‌ی خنده‌آور، ناشی می‌شود، حداکثر و همواره در
مخاطب احساس انبساط خاطر و لبخند کم‌رنگ پدید می‌آورد - آن را
به‌شمار نیاورید.

۱۲) گر بدی گفت حسودی و رفیقی رنجید
گو تو خوش باش که ما گوش به احمق نکنیم

۱۳) سوی من لب چه می‌گری که مگوی
لب لعلی گزیده‌ام که می‌پرس

۱۴) فلک به مردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس

۱۵) به عجب علم نتوان شد از اسباب طرب محروم
بیا ساقی که جاهل را هنی‌تر می‌رسد روزی

۱۶) جهان و هر چه در او هست، سهل و مختصرست
ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار

(پس از سی - چهل سال حافظ‌خوانی / پژوهی، چند سال پیش،
به طنز ناب این بیت پی بردم.)

۱۷) چمن خوشست و هوا دلکشست و می بیغش
کنون به جز دل خوش هیچ در نمی‌یابد

۱۸/۱) به لابه‌گفتمش ای ماهرخ چه باشد اگر

به یک شکر ز تو دل خسته‌یی بیاساید
۱۸/۲) به خنده گفت که حافظ خدای را مپسند
که بوسه‌ی تو رخ ماه را بیالاید

۱۹) در کمینگاه نظر با دل خویشم جنگست
ز ابرو و غمزه‌ی او تیر و کمائی به من آر

۲۰/۱) ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال
مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایش

۲۰/۲) رند عالم‌سوز را با مصلحت بینی چه کار
کار ملکست آنکه تدبیر و تأمل بایش

دو بیت آخر این غزل هم بس دلنشین و طنزآمیز است، ولی
خودسانسوری کردیم، و چون حدیث می و مطرب داشتیم، آن‌ها را
نیاوردیم.

اما در هر حال، هم‌چو شرطی در کار نبود که اگر اشاره‌یی یا
مضمونی ربط به ساقی و مطرب داشت، نیاوریم. در هر حال با
شماره‌ی فرعی می‌آوریم:

۲۰/۳) ساقیا در گردش ساغر تعلل تا به چند
دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایش

۲۰/۴) کیست حافظ تا ننوشد باده بی‌آواز رود
عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایش

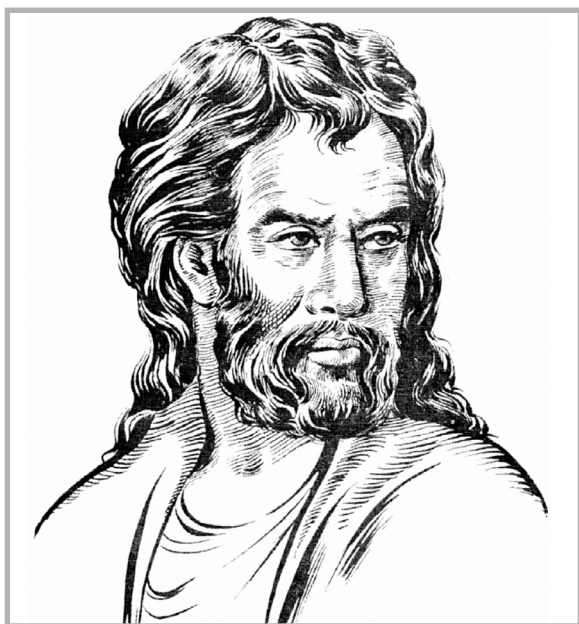
۲۱) ای که در کوچه‌ی معشوقه‌ی ما می‌گذری
بر حذر باش که سر می‌شکند دیوارش

۲۲) گر آن شیرین پسر خونم بریزد
دلا چون شیر مادر کن حلالش

[قس با این بیت:
ای نازنین پسر تو چه مذهب گرفته‌یی
کت خون ما حلال‌تر از شیر مادر است]

۲۳) صبحدم مرغ چمن با گل نخواستگفت
ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت

گل بخندید که از راست نرنجیم ولی
هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت



۲۴) یار دلدار من ار قلب بدینسان شکند
 ببرد زود به جاننداری خود پادشاهش
 ۲۵) طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف
 گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف
 ۲۶) حلاج بر سر دار این نکته خوش سراید
 از شافعی نپرسند امثال این مسائل
 ۲۷) پای ما لنگ است و منزل بس دراز
 دست ما کوتاه و خرما بر نخیل
 ۲۸/۱) عاشق روی جوانی خوش و نواخته‌ام
 وز خدا دولت این غم به دعا خواسته‌ام
 ۲۸/۲) عاشق و رند و نظربازم و می‌گویم فاش
 تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام
 ۲۹) به غیر از آن که بشد دین و دانش از دستم
 بیا بگو که ز عشقت چه طرف برستم
 ۳۰) روی نگار در نظرم جلوه می‌نمود
 واز دور بوسه بر رخ مهتاب می‌زد
 ۳۱) گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم گیر
 تا سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم
 ۳۲) من پیر سال و ماه نیم، یار بی‌وفاست
 بر من چو عمر می‌گذرد پیر از آن شدم
 ۳۳) من از بازوی خود دارم بسی شکر
 که زور مردم آزاری ندارم
 ۳۴) به طرب حمل مکن سرخی رویم که چو جام
 خون دل عکس برون می‌دهم از رخسارم
 ۳۵) ناوک غمزه بیار و رسن زلف که من
 جنگ‌ها با دل مجروح بلاکش دارم

[قس با:]

در کمین‌گاه نظر با دل خویشم جنگ‌ست...

۳۶) حافظا چون غم و شادی جهان درگذردست

ببهرت آن است که من خاطر خود خوش دارم
 [طنزش در سبک و سیاق و لحن خوش‌باشانه و بی‌خیالانه است
 و این‌که با تجاهل‌العارف، امری را که اختلافی‌ست، مسلّم
 می‌گیرد: یعنی چنین فرامی‌نماید که خوشی خاطر، به‌دست و به اختیار
 انسان است، و بر آن است که چیز خوب هم خوب چیزی‌ست.]

۳۷) مقصود از این معامله بازارتیزی است

نی جلوه می‌فروشم و نی عشو می‌خرم
 طنزش موقعیتی و فضاآفرینانه و بیان خلاف انتظار مخاطب
 (مخصوصاً ممدوح) است که تا با قصیده‌ی بالابلند و مدح غلیظ (غزل
 قصیده‌وار جوزا سحر نهاد حمایل برابرم می‌خواهد عرش را سیر کند و
 بادها در غیغ و آستین انداخته است، ناگهان حافظ با یک بیان خلاف
 انتظار و به قول عامیانه چرت پاره‌کن، ضدّ حال می‌زند و می‌گوید گول
 این حرف‌ها را نخوری! دارم سرت را شیر می‌مالم و منظوری جز
 بازارگرمی برای خود ندارم، این شعرهای دروغ‌آمیز را بشنو ولی باور
 مکن).

اما یک ضدّ حال فوق‌العاده زیبا هم در غزلی که از بدایع غزل‌های
 اوست و استقبال از غزل سعدی، «یک امشب که در آغوش شاهد و
 شکرم»، و مطلع آن در نهایت هنرمندانی و ظرافت:

تو هم چو صبحی و من شمع خلوت سحرم
 تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم
 این بیت را که طنزی نهفته و دیرباب دارد عرضه می‌کند:
 ۳۸) بر آستان مرادت گشاده‌ام در چشم
 که یک نظر فکنی خود فکندی از نظرم
 ۳۹) خرد ز پیری من کی حساب برگیرد
 که باز با صنمی طفل، عشق می‌بازم
 ۴۰) همیشه پیشه‌ی من عاشقی و رندی بود
 دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم

[قس با:]

به هرزه بی می و معشوق عمر می‌گذرد

بطالتم بس از امروز کار خواهم کرد

همچنین:

حافظ شباب رفت و نچیدی گلی ز عمر
 پیرانه سر بکن هنری ننگ و نام را
 کام خود آخر عمر از می و معشوق بگیر
 حیفا اوقات که یک‌سر به بطالت برود].
 که آن هم طنزآمیز است، ولو از سر تغافل عالماً و عامداً شماره
 نمی‌زنیم. درست مثل این بیت (که هم بیت قبلی و هم این را شماره
 نمی‌زنیم که تصور شود حساب‌سازی می‌کنیم).

عمر عزیز رفت بیا تا قضا کنیم

عمری که بی‌حضور صراحی و جام رفت

۴۱/۱) شیراز معدن لب لعل است و کان حسن

من جوهری مفلسم ایرا مشو شوم

۴۱/۲) از بس که چشم مست در این شهر دیده‌ام

حقاً که می‌نمی‌خورم اکنون و سرخوشم

۴۱/۳) شهری‌ست پر کرشمه‌ی حوران زشش جهت

چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم

۴۲) نخست روز که دیدم رخ تو دل می‌گفت

اگر رسد خللی خون من به گردن چشم

۴۳/۱) گر من از سرزنش مدعیان اندیشم

شیوه‌ی مستی و رندی نرود از پیشم

۴۳/۲) اعتقادی بنما و بگذر بهر خدا

تا درین خرقه ندانی که چه نادریشم

۴۴/۱) لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر ما نام فسق

داوری دارم بسی یارب که را داور کنم

۴۴/۲) چون صبا مجموعه‌ی گل را به آب لطف شست

کژ دلم خوان‌گر نظر بر صفحه‌ی دفتر کنم

۴۵) بگشا بند قبا ای مه خورشید کلاه

تا چو زلفت سر سودازده دریا فکنم

[قس با:] بگشا بند قبا تا بگشاید دل من

که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود

من سرگشته هم از اهل سلامت بودم

دام راهم شکن طره‌ی هندوی تو بود

دل که از ناوک مژگان تو در خون می‌گشت

باز مشتاق کمانخانه‌ی ابروی تود].

(بقیه در شماره‌ی بعد) ■